

وصف تنجیزی در اسناد تجارتي

www.ketab.ir

بهرامی، بهرام، ۱۳۳۸ -
وصف تنجیزی در اسناد تجارتي / نویسنده بهرام بهرامی. - تهران :
نگاه بینه ، ۱۳۸۴ .
۵۷ ص.

ISBN: 964-8874-02-6

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه: ص. ۵۴ - ۵۶.

۱. بازرگانی، اسناد - ایران . ۲. قانون تجارت - ایران. الف. ایران.
قوانین و احکام. ب. عنوان.
۲۳۹۶ ب / ۹۲۰ KMH
کتابخانه ملی ایران
۳۴۶ / ۵۵۰۷
۸۴-۸۷۰۱ م

موسسه انتشاراتی فرهنگی هنری نگاه بینه

میدان انقلاب خ ۱۲ فروردین نبش چهارراه وحید نظری پلاک ۳۸
طبقه دوم جنوبی تلفن: ۶۶۴۹۳۹۳۳-۶۶۴۱۴۲۵۵

وصف تنجیزی در اسناد تجاری

نویسنده دکتر بهرام بهرامی

چاپ اول بهار ۱۳۸۵

حروفچینی و صفحه آرایی واحد کامپیوتر نگاه بینه
لینوگرافی نگین: چاپ پیک فرهنگ صحافی معین

تیراژ ۲۰۰۰ نسخه

قیمت ۵۰۰۰ ریال

شابک ۹۶۴-۸۸۷۴-۰۲-۶

مرکز پخش: تهران خ انقلاب خ منیری جاوید (اردیبهشت)
نبش بن بست مبین پلاک ۲۲۵ طبقه اول پخش اندیشه سبز نوین
تلفن مرکز پخش: ۶۶۰۴۶۳۸۸-۶۶۴۶۳۵۱۸-۶۶۹۷۳۲۷۷

فهرست مطالب

دیاچه	۵
وصف تنجیزی در اسناد تجارتي:	۱۲
۱ - مفهوم تنجيز:	۱۲
۲ - تفاوت تعليق در انشاء با تعليق در منشاء:	۱۵
برای انشاء سه حالت قابل تصور است:	۱۷
۳ - تعليق و تنجيز در بيان فقهاء:	۱۸
۴ - تعليق و تنجيز در حقوق فرانسه:	۲۱
انواع تعليق:	۲۲
موارد بطلان تعليق:	۲۲
۵ - تعليق و تنجيز در قانون ايران:	۲۳
۶ - وصف تنجیزی در اسناد تجاری:	۲۵
۷ - بررسی و تحلیل وصف تنجيز در چهار دوران:	۳۲
۸ - پیوست‌ها:	۴۵
فهرست منابع	۵۴

دیباچه

شراب و عیش جهان چیست؟ کار بی بنیاد،
زدیم بر صف رندان و هرچه بادا باد
قدح به شرط ادب گیر زآنکه ترکیبش
ز کاسه سر جمشید و قیصرست و قباد
که آگهست که کاوس و کی کجا رفتند
که واقفست که چون رفت تخت جم بر باد
بیا بیا که ز می یکدمی خراب شویم
مگر رسیم بگنجی درین خراب آباد
با گزینش و ورود فقیهی عالم از سلاله زهرا - علیها سلام - بسیار
امیدها و نویدها در ضمیر جان خانواده بزرگ قضاء جوانه زد. چه
رخسارها رنگ گل نسرین گرفت و چه بسیار صبا مزده فروردین داد
و پیک بشارت آمد که «ویران سرای دل را گاه عمارت آمد. کان ماه
مجلس افروز اندر صدارت آمد...»
اما شگفت که دیری نپایید که همه آنچه تصور می رفت از رویش باز

ایستاد و به سردی گرایید. هِنَه بَزوها^(۱) باز آمدند و هیزم شکنان آشنا را باز نشانند. جمال بخت ز رویِ ظفر نقاب کشید. کمالِ عدل به دادِ دادخواهان که هیچ، به فریادِ دادرسان هم چهره در نقاب کشید. ز آتشِ دلِ سوزان چه دود و چه آه رسید...

اقتضا داشت با نگاهی مقدّس و غیر دوداندود و همه جانبه زیر مجموعه بازشناسی، بازسازی و بازیافت می‌شد. شکوفه‌های «گل» را از «گون»، «سر زلف دلبران» از «رسن» باز می‌شناختند. و هر کس را در جایگاهش می‌نشانند.

جا داشت اعتماد به نفس و اطمینان در زیر مجموعه، تشویق و تنبیه منطقی، پرهیز آمارگرائی و بزرگ‌نمایی، تقویت روحیه انتقادپذیری و قدرت تبیین نامالیمات و کاستی‌ها، و توجه به اصول و پرهیز از فروع و امور غیر اساسی، تکریم قضات و کارکنان و حفظ کرامت و شئونات ایشان را سرلوحه برنامه‌ها قرار می‌گرفت. و بجای فراخوان اشخاص ناوارد و غیر اهل از بیرون تشکیلات، به رهنمون‌های رهبر در مقاطع مختلف به عنوان منشور و دستورالعمل و چراغ راه توجه بیشتری می‌شد.

مدار و محوریت قوه قضائیه و تغییر ذهنیت منفی به آن، به کجا

۱. واژه «هِنَه بَزو» اصطلاح محلی در مازندران است و به معنی کسی است که در کنار هیزم‌شکن فقط صدا «هن» می‌گوید. ر.ک. مقدمه وصف تجریدی از همین مجموعه.

رفت. بالا بردن اعتبار معنوی و اقتدار قوه و ارتقاء سطح علمی و... چه شد.

شگفتا سخنوری و تملق رواج یافت. و سخن شناسی و استماع سخن احسن به گوشه عزلت نشست و گسست عجیبی بین مدیریت با بدنه ایجاد گشت، راه ارتباط مسدود و محدود و محصور و یک سویه شد. هر کس به طریقی از صحنه حذف و به کناری رفت. در میدانی که حتی یک سرباز ساده و پیاده نظام به قدر جهانی ارزشمند و در شطرنج زمان نقش آفرین و تأثیرگذار بود، سرداران شریف و سرافرازی از خانواده بزرگ قضاء باز خرید و باز نشست نشدند و به راحتی آب خوردن گروه گروه به حاشیه رفتند. مدیرات امور و کارهای بزرگ به ناآشنایان و خرد بچگان سپرده شد و کارهای کوچک به بزرگان واگذار، آن ناتوان و این دلسرد، آن شد که بر سر ذولت آل بویه رفت. «قال علی (ع): يُسْتَدَلُّ عَلَى إِذْ بَارِ الدَّوْلِ بِأَرْبَعِ تَضْيِيعِ الْأَصُولِ وَ التَّمَسُّكِ بِالْفُرُوعِ وَ تَقْدِيمِ الْأَرَادِلِ وَ تَأْخِيرِ الْأَفَاضِلِ». ساختمان ترک خورده و دست و پا شکسته قضا به واقع ویرانه تر گردید و این بار سر را نشانه رفتند و به میدانی برای تخریب و تحدید یکدیگر مبدل گشت. در هیچ یک از ادوار پیشین به این میزان احساس غریبی و دلتنگی و دلسردی و سرخوردگی به چشم نمی خورد از ثوری توسعه هیچ بنائی تاکنون استوار نگشته و هیچ سنگی از جاده پر پیچ و تاب و سنگلاخ قضا کنار نرفته است. در سایر جهات نیز چنین است. مؤید آن قبض و بسط مکرر تشکیلات

و چهره به چهره شدن مدیریت با مردم و ... است. البته از نظر نباید دور داشت که احیای دادسراها هرچند ناقص، کار با اهمیتی بوده است. نفس شوراها، فارغ از نوع عملکرد و تبیین تئوری جرم‌زدائی و حبس‌زدائی و ... قابل تقدیر است. معه‌ذا چه ثمر، هیچ کس را به کنایه هم یارای نقد نیست و هر حیلتی به جز تصدیق، تعظیم و ترحیب، سرنوشت غوک را در انتظار است.

غوکی در جوار ماری وطن داشت هرگاه غوک بچه کردی مار بخوردی و غوک با پنج پا (خرچنگ) دوستی داشت. نزد او رفت و گفت ای برادر تدبیری اندیش که مرا خصمی قوی و دشمنی مستولی آمده است، نه با او مقاومت توانم و نه از این موضع امکان رهایی.

خرچنگ گفت با دشمن غالب و توانا جز به مکر دست نتوان یافت. فلان جا راسویی است. ماهی چند بگیر و بکش و از پیش سوراخ راسو تا جایگاه مار می‌افکن تا یکان یکان بخوردی و چون به مار رسید ترا از رنج او باز رهاوند. غوک بدین حیلت خواست مار را هلاک کند. روزی چند بر آن بگذشت راسو را عادت بازخواست که خوگری از عاشقی بتر بود. بار دیگر به طلب ماهی بر آن سمت رفت، ماهی نیافت غوک را با جمله فرزندان بخورد.

کاش می‌شد عشق را

تفسیر کرد

کاش می‌شد عمر را تکثیر کرد

روی این گردونه نامهربان
گرمی مهر تو را تصویر کرد
کاشکی مهر و محبت میوه داشت
خاطرات زندگی سرسبز بود
دیدگان را

جویباری از محبت سربزیر
لاله‌های سرخ را سر غنچه بود
شهد شیرین شهادت زنده بود
کاش می‌شد راه سخت عشق را
بی خطر پیمود و قربانی نداشت
کاش می‌شد تا خدا پرواز کرد
سفره دل را همانجا باز کرد
کاش می‌شد عشق را تفسیر کرد
کاش می‌شد عمر را تجدید کرد
کاش می‌شد یک سبد خورشید داشت
اندکی هم از ستم پرهیز داشت
کاش خورشید محبت پشت ابر کینه‌ها پنهان نبود
تندر باران کمی آهسته بود
کاش می‌شد قصه از این غصه‌ها برچیده بود
چینه‌های کینه‌ها کوتاه بود
کاش می‌شد اشک‌ها را پاک کرد

گونه‌ها را با نم باران کمی نمناک کرد
 کاش رستم سینه سهراب را
 کاش نادر هم کمی از شیر مادر خورده بود
 کاش ایوان مدائن را
 آئینه عبرت بود.
 کاش بازهم در زمستان برف بود
 آدمک می ساختیم،
 کاش باران با ترانه
 با گهرهای فواوان می وزید بر بام خانه
 کاش شادی و طرب بسیار بود
 نقش رستم، نقش رستن می نمود
 کاش می شد بی فغان و های و هو
 خار محرومان به گل تبدیل کرد
 بی تضرع ژاژخوايان دور کرد
 دیده نامحرمان را کور کرد
 آب صافی خورد و عمر نوح کرد
 مهر مهر و یان به خود مشغول کرد
 کاشکی مهر و محبت غایتی می داشتی
 سروستان دیانت عالمی می داشتی
 کاشکی عالم زبانی داشتی
 رازها از سینه بر می داشتی.

کاشکی بعد از نبی مولای ما تنها نبود

کاشکی دشتی به نام کربلا هرگز نبود

کاشکی مردانگی جاوید بود

کاشکی بعد از حسین (ع) شط عرب خشکیده بود

کاشکی توران و ایرانی نبود

کاشکی آن پهلوان تیرش جهان را می گرفت

کاشکی سبزی جهان را می گرفت

کاشکی یوسف جمالی می رسید.

دکتر بهرام بهرامی

زمستان ۱۳۸۳